

بخش نخست

سرگذشت ملت یهود

و سرزمین اسرائیل



پروفسور امنون نتصر در این بخش از کتاب
از پیشینه‌ی یهودیان در درازای تاریخ
از هنگام شکل گرفتن به صورت یک ملت
تا بازگشت به استقلال ملی
سخن می‌گوید

گفت و گوی پست و چهارم

یهودستیزی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی - در کنار سیزدینی آشکار شد



آلفرد دریفوس افسر برجسته یهودی به اتهام دروغین جاسوسی خلع درجه شد

پرسش - پروفیسور نتصر، شما در گفتار پیشین در مورد نمادهای یهودستیزی گفتید که در اروپای قرن نوزدهم، در کنار رقابت و حسادت های کلیسای مسیحی علیه دین یهود، نوعی یهودستیزی سیاسی نیز به وجود آمد و آن هنگامی که کاپیتالیست ها ادعا کردند که یهودیان افرادی چپ گرا و آشوبگر هستند و سوسیالیست ها نیز متقابلا ادعا کردند که یهودیان به اردوی کاپیتالیسم تعلق دارند، زیرا برخی از ثروتمندان عمده اروپا اتفاقا یهودی هستند. اکنون درخواست می کنیم درباره عوامل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی یهودستیزی توضیحات بیشتری بدهید.

پاسخ - بله، من ابتدا باید تاکید کنم که نه همه کاپیتالیست ها یهودیان را به چپ گرایی متهم می ساختند و نه همه سوسیالیست ادعا می کردند که یهودیان افرادی کاپیتالیست هستند که از استثمار دیگران ثروت خود را اندوخته اند.

این افتراها تنها توسط آن گروه افرادی مطرح می گردید که بیماری یهودستیزی در وجود آن ها ریشه دوانیده بود. آن ها بودند که به دنبال انواع و اقسام بهانه ها می گشتند تا یهودیان را مورد اتهام و افترا قرار دهند.

البته باید یادآوری کنیم که در تاریخ قرن نوزدهم و بیستم اروپا، یهودیان در برانگیختن و هدایت کردن جنبش های سوسیالیستی و انقلابی نقش عمده ای داشتند که یک نمونه آن انقلاب کبیر اکتبر در روسیه تزاری بود.

در این جا بی مورد نیست که در مورد چند رویداد دیگر نیز که بر سرنوشت یهودیان تاثیر گذار بود سخن بگوئیم: با توسعه پیدا کردن صنعت چاپ، شوربختانه آن گروه از یهودستیزان که می خواستند به این گرایش نانسانانی خود رنگ علمی نیز ببخشند، برشدهات اتهامات و افتراهای خود افزودند.

در این دوران بود که روزنامه های یهودستیز شروع به انتشار کردند و جزوه ها و کتاب های بسیاری علیه یهودیان و در توجیه یهودستیزی منتشر گردید.

این نشریات با سرعت زیاد از یک کشور به کشور دیگر می رسید و به زبان محلی ترجمه می شد و انتشار گسترده می یافت.

با استفاده از صنعت چاپ بود که یهودستیزی شتابی بسیار گسترده یافت و همانند میکرب یک بیماری، در اندام کشورهای اروپائی رخنه کرد و موجب مسموم ساختن افکار و اذهان علیه یهودیان گردید.

سخنان بنیامین زئب/تئودور هرترصل (בנימין זאב/תאודור הרצל Binyamin Ze'ev/Theodor Herzl) پایه گذار صیونیسم و بنیانگذار اندیشه برپائی کشور مستقل یهود را دوباره یادآوری می کنم که گفت "یهودستیزی یک نوع بیماری است که در وجود یهودستیزان رخنه یافته و لحظه ای آنان را آرام نمی گذارد".

یک نمونه از این بیماری یهودستیزی را در این جا به آن اشاره می کنیم و آن ماجرای متهم ساختن یک افسر برجسته یهودی ارتش فرانسه به جاسوسی به سود ارتش آلمان است که در اواخر قرن نوزدهم رخ داد. این نمونه می تواند به علاقمندان نشان دهد که یهودستیزی در اروپای آن روز دارای چه نمادهای زشت و نانسانانی بوده است.

در سال ۱۸۹۴ بود که آلفرد دریفوس (Alfred Dreyfus) یک افسر وطن پرست یهودی فرانسه به جاسوسی به سود آلمان متهم گردید - زیرا معلوم شده بود که بخشی از اطلاعات حساس نظامی فرانسه به دست ستاد فرماندهی ارتش آلمان می رسد.

دریفوس با سمت یک افسر بلندپایه، عضو ستاد کل ارتش فرانسه بود و ظاهرا به این اطلاعات بسیار حساس دسترسی داشت. او به خاطر استعدادی که داشت و ایثار و

فداکاری در راه ارتش فرانسه، مورد حسد و بغض شماری از هم‌مردیفان غیریهودی خود قرار گرفت.

در آن سالی که ذکر کردیم، سازمان ضدجاسوسی فرانسه به نامه ای دسترسی پیدا می‌کند که نشان می‌دهد فرد یا افرادی در داخل ستاد کل ارتش فرانسه به سود آلمان جاسوسی می‌کنند. سخن از نامه ای بود که خطاب به دست اندرکاران امور نظامی آلمان، برای سفارت خانه آن کشور در پاریس فرستاده شده بود. بلافاصله انگشت اتهام به سوی افسر برجسته یهودی دراز شد. برحسب اتفاق، دستخط نامه نیز تا حدودی به دستخط آلفرد دریفوس شباهت داشت.

دریفوس را بر نیمکت اتهام نشانند و محاکمه او آغاز شد. ولی خیلی زود روشن گردید که در واقع آن افسر یهودی نیست که محاکمه می‌شود، بلکه عملاً کل جامعه یهودیان فرانسه را روی نیمکت متهمین نشانده‌اند.

تماشایان این دادگاه مرتباً فریاد "مرگ بر دریفوس" و در کنار آن "مرگ بر یهود" سر می‌دادند. در خیابان‌ها و ملاءعام مرتباً شعار "مرگ بر یهود" شنیده می‌شد.

در واقع، این پلیده در همه سرزمین‌ها وجود داشته که اگر یک یهودی، به عنوان یک انسان عادی، خطائی از او سر بزند و یا جرمی مرتکب شود، خود او نیست که در کانون اتهام قرار می‌گیرد، بلکه کل جامعه یهودیان آن سرزمین به نادرستی و تبهکاری متهم می‌گردند و این بهانه ای می‌شود برای آشوبگران نا انسان که به پُوگرم (Pogrom - کشتار دسته جمعی) یهودیان و یا به غارت اموال آنان و تعرض به جانشان دست بزنند.

این فاجعه و این روند در نقاط بسیاری از جهان رخ داده که در فرصت دیگری نمونه‌های بیشتری از آن را مطرح خواهیم ساخت.

بازگردیم به ماجرای دریفوس: او را شدیداً مورد اهانت قرار دادند، شمشیر او را که نشان عزت و احترام و رتبه بالای نظامی او بود شکستند، پاگون‌ها را از دوش او کندند و وی را به حبس ابد محکوم ساختند و به "جزایر شیاطین" در آمریکای جنوبی تبعید کردند، که بد آب و هوایترین منطقه از متصرفات فرانسه بود.

ولی هنگامی که رئیس ستاد کل ارتش فرانسه عوض شد و مردم کمی آرام شدند و خشم آنان فرو نشست، و به ویژه در اثر کوشش‌های برادر دریفوس، معلوم گردید که کل ماجرا یک امر ساختگی و یک افترای بی اساس است - و به مرور زمان معلوم شد که خود فرماندهان ستاد ارتش فرانسه بودند که جاسوسی می‌کرده‌اند و برای آن که شناسائی و مجازات نشوند این اتهام را متوجه آن افسر وفادار یهودی ساخته بودند.

در جریان رسیدن به تبرئه آلفرد دریفوس، و روشن ساختن زوایای این افترای ننگین، امیل زولا (Émile Zola) نویسنده بزرگ عصر در فرانسه نقش مهمی ایفا کرد. او در روزنامه

"لورور" L'Aurore در مقاله کوبنده ای با عنوان "من متهم می‌کنم" (J'accuse) از این توطئه یهودستیزانه پرده برداشت.

به دنبال این مقاله روشنگرانه بود که ستاد کل ارتش فرانسه با افتضاح بزرگی روبرو گردید و معلوم شد که جاسوس واقعی یکی از امیران ارتش فرانسه بوده است و همان افسر ارشدی که مسبب وارد آوردن این اتهام بی اساس به آن افسر یهودی شده بود خود کشی کرد، زیرا کاملاً رسوا شده و آبرودش رفته بود.

جاسوس اصلی که یک امیر ارتش فرانسه بود شناسائی گردید و او را رهسپار زندان ساختند.

در سال ۱۸۹۹ همه اتهامات علیه دریفوس باطل اعلام شد و این افسر عالیرتبه یهودی از زندان آزاد گردید و در سال ۱۹۰۶ دادگاه عالی فرانسه رای به تبرئه کامل او داد و درجه او را به وی بازگردانید و از وی اعاده حیثیت شد.

این تنها یک نمونه از نمادهای یهودستیزی در اروپای آخر قرن نوزدهم بود.

امیل زولا در مقاله "من متهم می‌کنم" پرسید: "این افتضاح در کدام کشور رخ می‌دهد که یک یهودی بیگناه را به پای میز محاکمه می‌کشاند؟ در کشور فرانسه که پیشگام برابری و برادری بین همه اقلیت‌ها و ملت‌ها بوده است؟"

زولا در مقاله خود تاکید کرد که در دادگاه فرانسه، نه آن افسر یهودی، که همه جامعه یهودیان را روی نیمکت اتهام نشانده بودند و چگونه ممکن است در فرانسه ای که مهد آزادی بوده چنین ماجرای شرم‌آوری رخ دهد؟

در حاشیه این موضوع و در رابطه با اندیشه برپائی دوباره کشور یهود، اجازه دهید مطلب دیگری را نیز اضافه کنم که با قضیه دریفوس ارتباط مستقیم دارد: یکی از روزنامه نگارانی که در این دادگاه حضور داشت و برای روزنامه خودش در وین پایتخت اتریش گزارش تهیه می‌کرد، بنیامین/زئب هرتصل بود.

هرتصل به چشم خود دید که در آن دادگاه، اصلاً موضوع اتهام جاسوسی به دریفوس مطرح نیست که افسر عالیرتبه ارتش فرانسه بود - بلکه یک ملت را روی نیمکت اتهام نشانده‌اند. صحبت از درباری این ملت است. صحبت از آن است که این ملت وطنی برای خود ندارد که در آن جا زندگی کند تاچنین افتراهائی علیه افراد آن ملت مطرح نگردد و شهادت‌های دروغ داده نشود.

به دنبال این رویداد بود که در تئودور هرتصل به عنوان یک روزنامه نگار جوان، این اندیشه قوت گرفت که یهودیان نیز باید مانند هر ملت دیگری کشور مستقل خویش را داشته باشند و در کشور خود فارغ از هر گونه بیم و تعرضی زندگی کنند و نه آن که به عنوان یک اقلیت سرکوب شده مورد آزار و ستم قرار گیرند.

به دنبال این اندیشه هرتصل بود که جنبش صیونیسم (صهیونیسم) سیاسی به وجود آمد که بحث درباره آن را به فرصت دیگری می‌گذاریم.

یک رویداد دیگر که در همین رابطه یهودستیزی می‌خواهم به آن اشاره کنم، فاجعه ای است که در سال ۱۸۴۰ در دمشق رخ داد و "ماجرای سوریه" نام گرفت. در آن تاریخ بود که فتنه‌گران آمدند و ادعا کردند که یهودیان یک کشیش مسیحی را به قتل رسانده‌اند و نوکر او را هم که یک مسلمان بوده کشته‌اند و خون آن‌ها را در نان فطیر ریخته‌اند.

به دنبال مطرح کردن این افترای سخیف و باطل بود که شمار زیادی از یهودیان را دستگیر کردند و تعدادی از آنان را کشتند. در آن دوران، سوریه تحت فرمانروائی محمد علی پاشا خدیو مصر اداره می‌شد.

یکی از متهمین این افترا فردی بود که شهروندی اتریشی داشت و به همین علت بود که ماجرا به سفارت خانه‌های خارجی در دمشق کشانده شد و کشورهای اتریش و فرانسه و بریتانیا به قضیه توجه نشان دادند و به تعقیب کردن آن پرداختند و تحقیقات آن‌ها نشان داد که این افترا کاملاً بی‌اساس بوده و یهودیان جرمی مرتکب نشده‌اند.

قضات دادگاه دستور نبش قبر دادند و استخوان‌ها را بیرون آوردند و متوجه شدند که این استخوان‌ها اصلاً به انسان تعلق ندارد، بلکه متعلق به حیوانات است.

این ماجرا نیز نشان داد که یهودستیزی و آنتی سمیتیسم تا چه حد می‌تواند همانند یک میکرب در اندام یک جامعه رخنه یابد و به کشورهای دیگر نیز سرایت کند.

خوشبختانه، یهودستیزی در سوریه که کشور مسلمان بود، زمانی دیرتر از کشورهای اروپائی آغاز گردید. در دنیای مسلمان آن زمان، آن‌چه که "افترای خون" نامیده می‌شود و این ادعا که یهودیان کودکی را می‌کشند که خون او را در نان فطیر خود بریزند، وجود نداشت و در واقع این ادعای سخیف از طریق اروپا به این منطقه رسوخ کرد که نخستین نماد این یاوه‌گویی در سوریه به وقوع پیوست.

موضوع دیگری که در رابطه با ریشه‌های یهودستیزی جای دارد به توضیح آن بپردازیم، کتابی است که با نام "پروتوکل مشایخ صهیون" انتشار یافت. این کتاب در اواخر قرن نوزدهم در روسیه نگاشته شد و برای نخستین بار در سال ۱۹۰۵ به چاپ رسید.

پرسش - در واقع نگارنده این کتاب جعلی یک افسر اداره تأمینات روسیه بود. به فرمائید که در این کتاب چه نوشته شده که این همه در تاریخ شناسی پیرامون پدیده‌های یهودستیزی اهمیت پیدا کرده است؟

پاسخ - مطالب مورد ادعای این کتاب را در یک جمله می‌توان خلاصه کرد و آن این که مشایخ دین یهود "یک نشست سری" برگزار کرده و در آن تصمیم گرفته‌اند موجب ویرانی جهان گردند و پس از آن که دنیا را خراب کردند بر آن مسلط شوند.

مطالب افترا آمیز و بی اساس این کتاب ساختگی و دروغین نشان دیگری از همان میکرب یهودستیزی است که در امپراتوری روسیه در ابعاد گسترده رخنه کرده بود و موجب می شد که او باش روسی در موارد متعدد و در نقاط گوناگون آن سرزمین به کشتار دسته جمعی یهودیان پردازند که در اصطلاح "پوگرم" نامیده می شود.

این یهودستیزی حتی در اتحاد شوروی کمونیستی و در اوج قدرت استالین و پس از او نیز همچنان وجود داشت.

مطالب دروغین همین کتاب جعلی بود که بعدها به یک وسیله تبلیغاتی در دست هیتلر مبدل گردید تا یهودیان را موجودات شیطانی نشان دهد و کشتن آن ها را واجب بداند. شوربختانه این کتاب نه تنها به زبان آلمانی ترجمه گردید، بلکه به همه زبان های اروپائی برگردانیده شد و هدف آن بود که میکرب یهودستیزی هرچه بیشتر گسترده شود و همه انسان ها را در بر بگیرد.

پرسش - بله، این کتاب در اوج نزاع اعراب با اسرائیل نیز بارها به زبان عربی برگردانیده شد و انتشار یافت تا شاید رهبران عرب از این طریق بتوانند شعار "اسرائیل نابود باید گردد" را توجیه کنند و چنین جلوه گر سازند که یهودیان قومی فتنه گر هستند که انهدام آن ها واجب و صواب است و از هنگام به روی کار آمدن حکومت اسلامی در ایران نیز این کتاب جعلی چندبار به زبان فارسی برگردانیده شده و بارها تجدید چاپ گردیده و آستان قدس رضوی در مشهد نیز از تأمین کنندگان عمده هزینه انتشار آن بوده است.

پاسخ - من اطمینان دارم که روح انسان های والائی چون کورش کبیر و داریوش بزرگ از شنیدن این واقعیات معذب می شود که چرا در کشور بزرگ و باستانی ایران که مهد انسان دوستی و احترام به دیگران بوده است، امروز چنین اتفاقاتی رخ می دهد.

باز گردیم به کتاب "پروتوکل مشایخ صهیون": انتشار این کتاب و افتراهایی که در آن به یهودیان بسته شده بود، یک رشته کشتارهای دسته جمعی دیگر را در روسیه تزاری به دنبال آورد. یک مورد از این پوگرم ها در شهر کیشینف پایتخت روسیه سفید رخ داد که بسیار فجیع بود.

این کشتارها موجب گردید که در آن سال های اوائل قرن بیستم، صدها هزار نفر از یهودیان روسیه راهی ایالات متحده آمریکا گردند تا از پیامدهای دردناک آنتی سمیتیسم رهائی یابند.

مورد دیگری را نیز می خواهیم به آن اشاره کنم: خود واژه "آنتی سمیتیسم" که ما آن را به یهودستیزی برگردانده ایم، خود واژه غریبی است. این واژه که در زبان های اروپائی معمول گردیده به مفهوم "ضد سامی" بودن است و به زبان عربی آن را به واژه "لاسامیة" برگردانده اند - یعنی، نه گفتن به نژاد سامی و رد این نژاد. و این در حالی که یهودیان و اعراب از یک

پدر بزرگ مشترک (حضرت ابراهیم) و از یک نژاد مشترک هستند که نژاد سامی نامیده می شود.

در دوران گذشته در اروپا، تقسیم به آریائی و سامی و نژادهای دیگر، یک نوع تقسیم بندی برای شناخت ریشه زبان های مختلف بود. این روند در آلمان آغاز گردید و هدف از آن تقسیم بندی زبان های مختلف جهان به هدف شناخت ریشه های آن ها بود. چیز دیگری جز این نبود.

زبان های سامی شامل عربی، عبری، آرامی، سریانی و آسوری می شود و زبان های آریائی (و نه "نژاد آریائی") شامل زبان های فارسی و لاتین و زبان کشورهای اروپای غربی است که البته زبان های شرق اروپا ریشه دیگر دارد و دو زبان مجار و لهستانی که ریشه آلتائی و اورال دارد و به زبان مغول می رسد.

بنابراین، در گذشته این گونه تقسیم بندی ها جنبه زبان شناسی داشت و بس. ولی رفته رفته، این تقسیم بندی زبانی به سوی تقسیم بندی نژادی کشیده شد که بحث درباره آن را به موقع دیگری موکول می کنیم.